جلسه 777

سه شنبه 04/07/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به روایاتی بود که استدلال شده بود به آنها بر نفی حجیت خبر واحد.

طائفه اولی از این روایات موضوعش خبر مخالف کتاب بود، می گفت خبر مخالف کتاب زخرف است باطل است یا معتبر نیست. که ما گفتیم خبر مخالف عرفا شامل خبر اخص مطلق از کتاب که با کتاب جمع عرفی دارد نمی شود. عرف خبر اخص مطلق را می گوید قرینه عرفیه است بر تصرف در عموم و ناسازگار با خطاب عام که در قرآن کریم آمده است نیست.

طائفه دوم آن روایاتی هستند که مفادشان این است که خبری که شاهدی از کتاب ندارد این خبر معتبر نیست.

مرحوم آقای خوئی اینجا دو تا مطلب فرموده است:

یکی اینکه فرموده: دلیل حجیت خبر ثقه اخص است از این روایاتی که می گوید خبری که لیس له شاهد من الکتاب و السنة لیس بمعتبر.

بیان دیگرش این است که فرموده: ما یقین داریم که از ائمه علیهم السلام خبرهایی که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست بلکه مخصص ظهورات قرآنیه است مخصص عمومات قرآنیه است از ائمه علیهم السلام صادر شده است. پس باید حمل کنیم این روایاتی که می گوید که خبری که لیس له شاهد من الکتاب و السنة لیس بمعتبر بر صورت تعارض، بگوئیم در فرض تعارض دو خبر، آن خبری که شاهدی از کتاب بر طبقش نیست طرح می شود وآن خبری که شاهدی از کتاب بر طبقش هست ترجیح داده می شود.

این دو مطلب را ایشان فرموده است که به نظر ما هیچکدام تمام نیست.

اما اینکه اول فرموده دلیل حجیت خبر ثقه اخص است. این واقعا عجیب است. اولا: این چیزی که شما بیان کردید که شد عموم من وجه، الخبر الذی لیس له شاهد من الکتاب و السنة لیس بحجة سواءا کان خبر ثقة ام لا. خبر الثقة حجة سواءا کان له شاهد من الکتاب و السنة ام لا. خب نسبت عموم من وجه است، هر کدام مورد افتراق دارند. الخبر الذی لیس له شاهد من الکتاب و السنة لیس بمعتبر مورد افتراقش خبر غیر ثقه است، خبر الثقة حجة هم مورد افتراقش خبری است که له شاهد من الکتاب و السنة، ماده اجتماعشان خبر ثقه ای است که لیس له شاهد من الکتاب و السنة، نسبت عموم من وجه است نه عموم و خصوص مطلق.

بله ما عرض کردیم ظاهر دلیلی که بیاید بگوید خبری که شاهد به معنای دلیل وظهور از کتاب و سنت بر طبقش نباشد حجت نیست، این لسان لسان الغاء حجیت خبر است. مثل اینکه به کسی بگویند ما در صورتی حرف تو را قبول می کنیم که دو تا شاهد عادل تو را تأیید کنند، خب این یعنی حرف تو به تنهایی اعتبار ندارد، حرف تو حجت نیست، قول شاهدین عدلین حجت است تو هیچ کاره ای، معنایش این است دیگر. خبری که دلیل قرآنی آن را تأیید نکند اعتبار ندارد خب اگر دلیل قرآنی آن را تأیید کند خب خود این دلیل قرآنی حجت است. جعل حجیت برای یک خبر مشروط به اینکه قرآن آن را تأیید کند این عرفا لغو است، این دیگر با وجود تأیید قرآن و ظهور قرآن بر مضمون آن خبر خود این ظهور قرآن حجت است، ما دیگر نیازی عرفا به آن خبر نداریم. ما اینجور عرض کردیم ولی آقای خوئی که اینجور نفرمودند.

اگر شما بفرمائید خب از این اشکال رفع ید کن، طبق همان توجیه خودت پیش بیا که خبری که شاهدی از کتاب و سنت ندارد یعنی ظهور موافقی در کتاب وسنت بر طبق آن نیست این خبر اعتبار ندارد، شما به ما بفرمائید که طبق ادعای خود شما (ولو حالا آقای خوئی جور دیگری فرموده اند) این لسانش لسان الغاء حجیت خبر است.

می گوئیم: باز هم نسبت عموم من وجه است. چرا؟ چون اگر یک دلیلی آمد گفت خبر واحد اعتبار ندارد و یک دلیل دیگر آمد گفت که: العمری ثقتی فاسمع له واطع فانه الثقة المأمون باز نسبت عموم من وجه می شود. چون نفرمود فاسمع له و اطع ولو لم یحصل لک العلم بصدقه. غالبا اتفاقا انسان علم پیدا می کند به صدق خبر ثقه. در موری که خبر ثقه مفید علم نباشد نسبت عموم من وجه می شود. بله اگر می گفت خبر الثقة حجة، این معنا نداشت که ما بگوئیم بشرط حصول العلم منه، معنا ندارد این حرف دیگر، آن خبر ثقه حجت نمی شود بلکه علم حجت می شود، اما در ادله ما که نیامده که خبر الثقة حجة تا ما بگوئیم معقول نیست که ما این را مختص کنیم به فرض افاده علم و اطمینان. در روایات ما امر کرده اند به اطاعت مثلا عمری به این بیان که فانه ثقتی، خب شاید همین بیان بخاطر این بوده که ما دیگر از سخنان عمری بعد از این اطمینان پیدا کنیم، بعد از اینکه امام فرمود عمری ثقه من است هر چه بگوید از جانب من می گوید به سخنان او گوش بده، آدم بعد از این معمولا وثوق پیدا می کند به صدق عمری، واحتمال دارد که این صحیحه احمد بن اسحق برای همین است که ما بعد از این وثوق پیدا کنیم به سخنان عمری و اطمینان پیدا کنیم به صدق عمری و طبق اطمینان خودمان عمل کنیم. پس صحیحه احمد بن اسحق که لسانش این نیست که خبر الثقة حجة تا ما بگوئیم معقول نیست که مشروط بشود حجیت اماره به فرض افاده علم، چون دیگر علم حجت است نه اماره. مفاد صحیحه احمد بن اسحق که جعل حجیت برای خبر ثقه نیست، امر به اطاعت امری است به این بیان که ما قال لک عنّی فعنّی یقول فإنه الثقة المأمون، وقابل تقیید است به فرض حصول وثوق و اطمینان. پس باز هم می شود نسبت عموم من وجه. دلیل می گفت خبری که مفید علم نیست اعتبار ندارد، چه خبر ثقه باشد چه خبر غیر ثقه. دلیل دیگر می گوید که اگر ثقه به تو چیز گفت قبول کن. باز هم عرض کردم لسان اینطور نیست، لسان لسان بیان صغری است، العمری ثقتی فاسمع له واطع فانه الثقة المأمون، عمری ثقه من است به سخنان او گوش بده، خب این قابل تقیید است به فرضی که از سخنان عمری ما وثوق پیدا کنیم. نیامده اند کبرای حجیت خبر ثقه را بگویند، نیامده اند بگوید خبر الثقة حجة یا یجب العمل بخبر الثقة تا بگوئیم بیان این کبری کالنص است در حجیت خبر ثقه ای که مفید علم نیست والا اگر علم حاصل بشود از خبر ثقه، که نیازی به جعل حجیت برای خبر ثقه نیست، علم حجت است. لسان روایات که این نیست، لسان ادله وارده در خبر ثقه که بیان حجیت خبر ثقه به شکل کبروی نیست، بلکه بیان صغروی کرد، العمری ثقتی فاسمع له واطع، فما أدی الیک عنی فعنی یؤدی، خب این قابل تقیید است.

سؤال وجواب: ما می گوئیم صحیحه احمد بن اسحق اطلاق دارد، فاسمع له واطع ولو لم یفد کلامه الوثوق و الاطمئنان، اما حالا می خواهیم بگوئیم اطلاق دارد نص نیست در خبری که مفید علم نباشد، لذا قابل تقیید است. آنوقت اگر مقید می شد به فرض افاده علم و اطمینان، فانه الثقة المأمون یکی از اسبابی است که انسان بعد از شنیدن وثاقت عمری اطمینان به صدق او پیدا می کند، امام خواست با این بیان ما دیگر معمولا در صدق کلام عمری شک نکنیم. اینکه قابل گفتن هست. خب این اطلاق دلیل این را می گوید فاسمع له واطع سواءا حصل لک العلم و الوثوق بصدقه ام لا، ما که منکر اطلاق نیستیم، ما می گوئیم نص نیست این صحیحه احمد بن اسحق در اینکه خبر عمری ولو مفید وثوق و اطمینان نباشد باز هم به آن عمل کن. نص در این نیست، اخص مطلق نیست در این. اطلاقش می گیرد فرضی را که از خبر عمری وثوق و اطمینان پیدا نکنیم، می شود تعارض بین اطلاق این صحیحه احمد بن اسحق که العمری ثقتی فاسمع له واطع، وبین دلیل عدم حجیت خبر ظنی. نسبت عموم من وجه می شود نه عموم و خصوص مطلق.

علاوه جناب آقای خوئی! صحیحه ابن ابی یعفور که می گفت یرویه من نثق به و من لانثق به در سؤال ابن ابی یعفور فرض شد که چه بسا راوی او ثقه است، باز امام فرمود خبری که شاهدی از کتاب بر طبق آن نیست عمل نکنید، ما چه جور می توانیم بگوئیم که تخصیص می خورد از این عموم صحیحه ابن ابی یعفور خبر الثقة؟ تصریح شد در سؤال به خبر ثقه. عرض کردیم مثل این می ماند که یکی بیاید بگوید سألته عن سؤر الشاة و البقر فقال طاهر، بعد یک دلیل دیگری پیدا کنیم که سؤر البقر نجس مثلا بعد بگوئیم بین اینها عموم و خصوص مطلق است. این قابل قبول نیست، تصریح شد در سؤال سائل در روایت اول به سؤر البقر، سألته عن سؤر الشاة و البقر قال طاهر، بعد دلیلی که می گوید سؤر البقر نجس با هم تعارض می کنند اینها که عموم و خصوص مطلق نمی شود.

پس اینکه نسبت را آقای خوئی عموم وخصوص مطلق گرفت گفت خبری که لیس له شاهد من الکتاب و السنة لیس بمعتبر سواءا کان خبر ثقة ام لا، دلیل حجیت خبر ثقه اخص مطلق است از او، او را تخصیص می زند، این درست نیست.

اما آن بیان دوم ایشان، فرمود که این دلیلی که می گوید خبری که لیس له شاهد من الکتاب و السنة لیس بمعتبر باید حمل بشود به فرض تعارض الخبرین. در فرض تعارض الخبرین آن خبری که موافق نیست با قرآن طرح می شود و آن خبری که موافق با قرآن است اخذ می شود در مقام ترجیح متعارضین.

جناب آقای خوئی! این بیان شما دلیلش چیست؟ خب صحیحه ابن ابی یعفور که اطلاق دارد، إذا ورد علیکم حدیث، ندارد حدیثان متعارضان.

شما فرموده اید که چون ما علم داریم به صدور مخصصات کثیره نسبت به عمومات قرآن از ائمه علیهم السلام، این علم خارجی ما منشأ این است که ما این روایات را مثل صحیحه ابن ابی یعفور که إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول الله و الا فالذی جاءکم به اولی به ما این را حمل بر تعارض کنیم.

جناب آقای خوئی! اگر این صحیحه نفی صدور می کرد، فالذی جاءکم به اولی به معنایش این بود که اگر حدیث شاهدی از قرآن نداشت خود گوینده برای این حدیث سزاوار است به گفتن این حدیث نه ائمه علیهم السلام، که نفی صدور می کند، اینجا حق با شما بود، علم به مخصصات کثیره ما داریم از ائمه علیهم السلام نسبت به عمومات کتاب، آنوقت باید این صحیحه را توجیه کنیم.

اما توجیه این صحیحه به این نیست که ما حمل بر فرض تعارض کنیم، چون در فرض تعارض هم بحث حجیت است، صحیحه ابن ابی یعفور اگر بنا باشد بگوید از ما صادر نشده حدیثی که موافق با قرآن نباشد معنا ندارد این را حمل بر تعارض کنیم، چون می گوید اصلا صادر نشده است از ما، شأن ما نیست حدیثی بگوئیم که موافق قرآن نباشد. معنا ندارد این را حمل کنیم بر مرجحات باب تعارض. چون مرجحات باب تعارض یعنی ترجیح در مقام حجیت. اگر این حدیث مفادش نفی صدور کلامی است که موافق با کتاب و سنت نیست، معقول نیست بگوئیم این حمل می شود بر فرض تعارض، چون در فرض تعارض که بحث نفی صدور نیست، بحث حجیت است، معنا ندارد بگوئیم در فرض تعارض خبری که موافق کتاب نیست از ائمه علیهم السلام صادر نمی شود در غیر فرض تعارض صادر می شود. معنا ندارد این حرف. باید جور دیگری توجیه کنیم. اگر بنا باشد این صحیحه ابن ابی یعفور بگوید که خبری که موافق با کتاب نیست از ما صادر نمی شود و این لایق خود راوی این حدیث است نه لایق ما ائمه، معنا ندارد که بگوئیم این در مورد تعارض این را گفته است، در غیر تعارض ائمه خبری که موافق قرآن نباشد می گویند در فرض تعارض نمی گویند. یعنی چی؟ این حرف معنا ندارد.

بله جور دیگر باید توجیه کنیم، بگوئیم از یک طرف این روایت می گوید صادر نشده از ما خبری که موافق کتاب نیست، از آن طرف مخصصات کثیره ای از ائمه نسبت به عمومات کتاب صادر شده که اینها مخالف با ظاهر کتابند، نه اینکه موافق با کتاب باشند، یا باید بگوئیم این صحیحه ابن ابی یعفور تقیة صادر شده است یا باید بیائیم بگوئیم مراد این است که خبری که با روح قطعی قرآن مخالف است از ائمه علیهم السلام صادر نمی شود. باید اینجور توجیه کنیم راه دیگری نداریم. اگر مفاد صحیحه ابن ابی یعفور این باشد که حدیثی که موافق کتاب و سنت نباشد الذی جاءکم به اولی به این لایق است که از خود این راوی صادر شده باشد نه از ما، خب باید بگوئیم مراد چیز دیگری است، والا خبری که موافق با ظهور کتاب نباشد که قطعا از ائمه صادر شده است. مراد این است که خبری که مخالف با روح قطعی قرآن باشد ائمه بیان نمی کنند یا بیائیم بگوئیم تقیة صادر شده است.

سؤال وجواب: دیگه ائمه می خواستند به عامه بگویند که ما هر چیزی می گوئیم موافق با کتاب و سنت است، ما شأنی غیر از بیان ظواهر کتاب و سنت نداریم. در حالی که ما شیع عقیده مان این نیست، ما شیعه عقیده مان این است که ائمه بطون کتاب و سنت را بیان می کنند.

خلاصة الکلام اینکه آقای خوئی فرمود علم داریم به صدور مخصصات کثیره ای از ائمه نسبت به عمومات قرآن، این بسیار مطلب درستی است، اما ما باید ببینیم مثل صحیحه ابن ابی یعفور را چی معنا می کنیم. چون دو احتمال در آن هست، یک احتمال این است که بگوئیم امام فرموده: اگر حدیثی موافق نبود شاهدی نداشت از کتاب و سنت الذی جاءکم به اولی به منّا، این حدیثی که شاهدی از قرآن ندارد سزاوار خود این راوی است نه سزاوار ما ائمه، ما ائمه همچنین حرفی نمی زنیم، می شود نفی صدور. این یک احتمال. طبق این احتمال قطعا ائمه سخنانی بر خلاف ظواهر قرآن بیان کرده اند، ائمه قطعا سخنانی که شاهدی از کتاب و سنت بر طبق آن نیست بیان کرده اند. پس یا باید بگوئیم صحیحه ابن ابی یعفور تقیة صادر شده و یا مراد این است که خبری که مخالف روح قطعی قرآن است از ائمه صادر نمی شود که مطلب درستی هم هست.

احتمال دوم این است که بگوئیم الذی جاءکم به اولی به منکم، حدیثی که شاهدی از قرآن ندارد راوی حدیث اولی به این حدیث است از شما، یعنی خودش می داند و خدای خودش، شما قبول نکنید، شما اعتماد نکنید. یعنی حجت نیست. شاید ما گفته ایم اما بر شما حجت نیست، مگر اینکه علم پیدا کنید به صدق او. نفی حجیت بکند از خبری که شاهدی از کتاب و سنت بر طبق آن نباشد.

خب جناب آقای خوئی اگر مراد این است نفی حجیت است، اینکه می گوئید ما علم داریم به صدور مخصصات کثیره از ائمه، چه ربطی دارد، بله ما علم داریم به صدور مخصصات کثیره از ائمه، ولی در عین حال ممکن است ائمه فرموده باشند خبری که شاهد از قرآن بر طبقش نیست خبری که موافق ظهور کتاب نیست اگر مفید علم نباشد حجت نیست. با هم تنافی ندارد. خبر ظنی که موافق با ظهور کتاب نباشد لیس بحجة، از آن طرف هم علم داریم به صدور مخصصات کثیره ای از ائمه نسبت به عمومات کتاب، اینها که با هم تنافی ندارد. خب علم به صدور مخصصات کثیره داریم، ولی اگر خبر قطعی بر تخصیص قرآن صادر شد اخذ می کنیم خبر ظنی صادر شد اخذ نمی کنیم، مشکلی پیش نمی آید.

سؤال وجواب: چرا قابل التزام نیست؟ اینهایی که می گویند خبر ثقه ای که مفید اطمینان نباشد حجت نیست مثل آقای سیستانی که ملتزم شده اند به این مطلب، چه جور قابل التزام نیست؟ کی می گوید در عمل ملتزم نیست، شاید سخت گیر نیست زود اطمینان پیدا می کند.

این مطالبی بود در رابطه با فرمایشات آقای خوئی.

ما خودمان خلاصه عرضمان این است که صحیحه ابن ابی یعفور به نظر می رسد که می خواهد نفی صدور بکند، آن چیزی که در جزوه نوشته ایم این است، که ظاهر الذی جاءکم به اولی به یعنی این کلام سزاوار این راوی و ناقل حدیث است یعنی سزاوار ما نیست که کلامی بگوئیم که شاهدی از قرآن و سنت بر طبق آن نیست. وقتی شد مفادش نفی صدور، نفی صدور خبری که لاشاهد له من الکتاب و السنة، عرض کردیم قطعا باید این صحیحه را توجیه کنیم، چون ما یقین داریم که از ائمه صادر شده است کلماتی که هیچ شاهدی از ظواهر کتاب و سنت بر طبق آن نیست. ولذا باید توجیه کنیم، یا حمل بر تقیه می کنیم یا می گوئیم کلامی که شاهدی بر طبق آن نیست یعنی موافق با روح قرآن نیست، که کلامی که موافق با روح قرآن و سنت نباشد ما نمی گوئیم. شاهد را به معنای ظهور نمی گیریم بلکه به معنای اشباه و نظائر می گیریم، یعنی کلامی که ما بگوئیم هیچ شبیه و نظیری در کتاب و سنت بر طبق آن نباشد، ابدا ما همچنین کلامی نمی گوئیم چون این مخالف روح کتاب وسنت می شود. که ربطی به بحث ما ندارد.

البته ما هر چه فکر می کنیم خیلی جازم نمی شویم که این الذی جاءکم به اولی به همانطور که در جزوه نوشته ایم ظهور دارد در نفی صدور، الذی جاء به اولی به منّا، یا نه، الذی جاء به اولی به منکم، یعنی خودش می داند وخدای خودش، شما اعتماد نکنید، که می شود نفی حجیت.

خب شک هم بکنیم کافی است، ادعای ما در جزوه اگر ثابت نشود که ظهور دارد در نفی صدور وما بحثمان در بحث حجیت خبر واحد است، این ثابت هم نشود شک هم بکنیم إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. کسانی می توانند به این صحیحه ابن ابی یعفور استدلال کنند که از این صحیحه نفی حجیت بفهمند، ثابت کنند ظاهر این صحیحه نفی حجیت است که خبری که شاهدی از کتاب و سنت بر طبق آن نیست و علم به آن حاصل نمی شود حجت نیست، الذی جاء به اولی به منکم، این را باید ثابت کنند که ظاهر صحیحه ابن ابی یعفور این است. وانصافا این ظهور ثابت نمی شود، فوقش این صحیحه مجمل است.

سؤال وجواب: وقتی که ظهور پیدا نکرد در نفی حجیت، خب باب التوجیه واسع، وقتی یک ظهوری هست ما به آن عمل می کنیم، وقتی ظهوری نبود باب احتمالات باز شد، احتمال بی عار است احتمالهای مختلفی به ذهن انسان می آید هیچکدام هم مرجح ندارد. احتمال تقیه است، احتمال این است که مراد نفی صدور خبر مخالف با روح کتاب است، این احتمالات هست، تعینی ندارد که ما بگوئیم نه، بخاطر اینکه از ائمه مخصصات کثیره ای صادر شده نسبت به عمومات کتاب، این قرینه می شود که بگوئیم در این صحیحه ابن ابی یعفور مراد نفی حجیت خبری است که ظنی است ولیس له شاهد من الکتاب و السنة. خب این تعین ندارد، احتمالات دیگری هم هست چرا این احتمال را ما بگیریم.

وجه دیگری که می شود در رابطه با صحیحه ابن ابی یعفور بگوئیم این است که این صحیحه ابن ابی یعفور خودش خبر واحد است، یک خبر واحدی است که آمده است می گوید خبر الواحد لیس بحجة. اگر ظهور این صحیحه ابن ابی یعفور نفی حجیت باشد، بگوید الذی جاءکم اولی به منکم، خبری که شاهد یعنی موافق از قرآن و سنت بر طبق آن نیست و علم آور هم نیست راوی حدیث خودش می داند و خدای خودش، خودش اولی است به این حدیث، شما اعتماد به او نکنید، اولی به منکم، شما اعتماد به خبر او نکنید، برفرض ظاهرش این باشد می شود خبرٌ واحد یدل علی عدم حجیة خبر الواحد.

سؤال وجواب: شاهد را که آقایان گفته اند یعنی دلیل، خبری که شاهدی از قرآن و حدیث بر طبق آن نیست یعنی دلیل وظهور موافقی از قرآن و حدیث بر طبق آن نیست اعتبار ندارد، این عرفا یعنی الغاء حجیت خبر واحد. اگر این باشد می شود خبرٌ واحد یدل علی عدم حجیة خبر الواحد، یلزم من حجیته التعبد بعدم حجیته. همان اشکالی که قبلا کردیم که خبر واحد که می گوید خبر واحد حجت نیست این قابل حجیت نیست، امکان اینکه حجت باشد در موردش وجود ندارد.

خبر واحدی که می گوید خبر الواحد لیس بحجة خودش مصداق خبر واحد است، چه جور می شود که ما خبر واحد را دلیل بگیریم بر انکار حجیت خبر واحد.

این هم یک اشکال دیگری که به صحیحه ابن ابی یعفور گرفته شده است.

 بله، اگر شما بگوئید شاهد به معنای دلیل نیست، بلکه شاهد به معنا مؤید هست نه دلیل، خبری را امام می فرماید عمل کنید که یک مؤیدی در قرآن بر طبقش هست، اما اگر این خبر نبود ما به آن مؤید نمی توانستیم عمل کنیم، چون دلیل نیست، صرفا مؤید است. اگر اینجور معنا می کنید روایت را، این لازمه اش این است که بگوئید خبر فاسق خبر غیر ثقه، چون گفت یرویه من نثق به و من لانثق به، خبری که غیر ثقه نقل می کند ببینید اگر یک مؤیدی ونظیری و شبیهی در قرآن بر طبقش هست عمل کنید ولو دلیل نباشد، این قابل التزام نیست. چون وقتی می گوئید اگر یک مؤیدی ونظیری و شبیهی در قرآن بر طبقش هست به او عمل کنید، خب اگر می گوئید ولو راوی فاسق باشد، اینکه قابل التزام نیست. خبر فاسق یک مطلبی را می گوید مثلا می گوید دعاء عند رؤیة الهلال واجب است، دلیل نیست مؤید قرآنی که دارد که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة، بعد یک خبر فاسقی ابوهریره بیاید بگوید که دعاء عند رؤیة الهلال واجب است ما به آن اخذ کنیم چون خبری است که یک مؤیدی در کتاب و سنت بر طبق آن هست؟ این خلاف ضرورت فقه است.

اگر بگوئید که حجیت خبر دو تا شرط دارد: اول اینکه: راوی اش ثقه باشد. دوم اینکه: یک مؤیدی در قرآن و سنت بر طبقش باشد. این روایت ابن ابی یعفور شرط دوم را گفته است، گفته یک مؤیدی در قرآن بر طبق این خبر پیدا کنید. پس این شرط دوم. اما شرط اول که راوی اش ثقه باشد او را ادله دیگر گفته است که خبر فاسق را اعتماد نکنید.

نتیجه بگیرید که خبر ثقه ای حجت است که یک مؤیدی از قرآن یا سنت بر طبق آن باشد. مؤید و نه دلیل، مؤید یعنی شبیه ونظیر، مثل همین ادعوا ربکم تضرعا و خفیة که مؤید وجوب دعاء عند رؤیة الهلال است، با اینکه قطعا دلیل بر آن نیست. این یک مطلبی است که باید بررسی کنیم انشاءالله فردا.